

فراروی از بیگانگی (کمونیسم)

ف. فرخی

در بررسی چرایی طبقه کارگر از چشم انداز مارکسیستی، از مفهوم بیگانگی حرکت کردیم و نشان دادیم که چرا طبقه کارگر تنها طبقه ای است که قادر به واژگونی رادیکال شرایط موجود می باشد. دیدیم که برداشت مارکسیستی از این قضیه بر کدامین فاکتورهای مادی بنا شده است. در ادامه همین موضوع می خواهیم به مسئله فراروی از این بیگانگی، یعنی نابودی شرایط بیگانه موجود و درگذشتن از آن و برپایی شرایطی بدور از بیگانگی (کمونیسم) بپردازیم. بازهم در اینجا یادآوری میشود که مطالب ذکر شده در این مقاله نتیجه مطالعات و بررسیهای مارکس و انگلس میباشند.

گفتیم که مارکس از - بیگانگی کارگر از کار و محصولش - عزیمت میکند و به بیگانگی خود فعالیت تولیدی و بیگانگی نوع انسانی میرسد و آنرا به بیگانگی آدمی از آدمی تعمیم میدهد. نتیجتاً اینکه در کاملترین شکل تاریخی - اجتماعی بیگانگی (سرمایه داری) و برای کاملترین شکل انسان بیگانه (کارگر)، کار او، محصول کار او، طبیعت، فعالیت تولیدی و انسانهای دیگر اجتماع و حتی خود اجتماع به اجزائی بیگانه تبدیل میشوند که در مقابل او صف آرایی میکنند. فعالیت تولیدی او که ابتدائاً برای رفع نیازهای مستقیم انسانی او بود یعنی حیاتش و بودنش برای ذات انسانیش بود، در این شکل اجتماع بیگانه به عکس خودش تبدیل میشود، یعنی " وجود ذاتیش تنها به ابزاری صرف در خدمت هستی اش تبدیل میشود ". بدینسان فعالیت آزاد یعنی خود فعالیتی آدمی به ابزاری صرف برای هستی و حیات جسمانی او بدل میشود.

بحث وارونگی اوضاع که مارکس بارها و به مراتب به آن باز میگردد نیز از همین درک پایه ای سرچشمه میگردد. همینکه وسایل و محصول کار کارگر به غیر تعلق میگیرد، بعنوان شیء بیگانه و بر علیه او قد علم میکند. " چیزی که واقعیت یافتگی کار اوست به مثابه از دست دادن واقعیت برای او تجلی میکند. "

جوامع انسانی تاکنونی مراحل عدیده انکشاف و تکامل این بیگانگی بوده اند. با گذار از اعصار مختلف، بیگانگی انسان متکاملتر شده و همزمان تسلط این شرایط اجتماعی بیگانه شده، یعنی قدرتهای عینی ای که انسان را بنده خود کرده اند نیز بسمت حد اعلا خود میشتابند. تا جایی میرسد که فرد کاملاً تابع اشیاء محصول کار خود و مستقل از خود میشود. شاید در برخورد نخست این نتیجه گیرها مقولاتی صرف جلوه کنند، اما باید همینجا متذکر شد که اینها پایه های اولیه درک مادی تاریخ مارکس و انگلس اند. درکی که از تحقیق و تعمق در مفروضات مادی و واقعی امکان پذیر گشته است. از انسانهای واقعی، نحوه فعالیت آنها و شرایط مادی زندگی آنها. در نتیجه اینها فرآوردههای شعور با وجودی مستقل نیستند (هگلیها) بلکه تنها بیان چگونگی پروسه عملی و واقعی رشد و تکامل انسانها و روابط اجتماعیشان است.

کلام تاکنونی شامل جنبه دیالکتیکاً منفی و در عین حال انقلابی مقوله بیگانگی بود، اما بیگانگی دارای جنبه ای مثبت نیز میباشد و این در واقع همان ارجاع به میحث ضرورت است. بدین معنی که برای تکامل و پیشرفت جامعه انسانی و به حد رشد امروزین رساندن نیروهای تولیدی آن، این بیگانگی یک ضرورت بود. **تمام موضوع بر سر این است که جامعه انسانی میتواند و باید از این بیگانگی فراگذرد.**

جنبه های مثبت و منفی بیگانگی دیالکتیکوار در جوار هم و در مقابل هم به تکامل خود ادامه داده اند. از آنجایی که انسان یک موجود نوعی و اجتماعیست، این مقولات بیگانگی در جهان واقعی خود را به شکل روابط آدمی با دیگر انسانها و رابطه او بطور کلی با محیط پیرامونش نمایان میکنند. " رابطه آدمی با خود تنها از طریق رابطه ای که با دیگران برقرار میکند، عینیت و فعلیت مییابد. " اگر محصول کار آدمی بعنوان شئی بیگانه از او، در مقابل و بر علیه او ظاهر میگردد و بیانگر عدم مالکیت اوست، پس این وضع میبایست بعنوان مالکیت غیر، کسی که نسبت به او بیگانه و خصم اوست ظاهر گردد. یعنی اینکه کارگر با خلق جهان فرآوردههای از خود او بیگانه، جهانی از اشیاء را برای تصاحب غیر نیز میآفریند. از اینجاست که **مارکس از تحلیل کار بیگانه شده به مالکیت خصوصی میرسد، چیزی که " محصول، نتیجه و پیامد ضروری کار بیگانه شده و رابطه خارجی کارگر با طبیعت و خویش است. " نتیجتاً اینکه کارگر از طریق کار بیگانه شده هم رابطه بندگی و بیگانه شده خود را با محصول و تولید مادی بشکل رابطه با آدمهای بیگانه و متخاصم و هم رابطه این سایر آدمها را با تولید و محصول را میآفریند.**

تکامل نیروهای تولیدی در هر عصری مناسبات مادی افراد و گروههای انسانی را با خود منقلب کرده است. انسانها را به تجمع هر چه فزاینده تر در شهرهای هر چه بزرگتر وادار کرده است. ابزار مستقیم تولید را بیشتر و بیشتر از آنها جدا کرده و به تملک افراد و گروهها و طبقه ای خاص در آورده است. در تمام این مراحل ارتباط مادی بین این افراد انسانی برقرار است که از طریق نیازهای آنها و شیوه تولید آنها معین میشود. یک شیوه معین تولیدی با یک شیوه معین مناسبات افراد انسانی همراه است. رشد بیسابقه نیروهای تولیدی مترادف رشد جمعیت و ارتباطات در جامعه بورژوازی و از آنجا مرتبط شدن شهرها، از جمله عوامل زیربنایی بوجود آمدن طبقات به شکل امروزشان بوده اند. اینها گروههای انسانی هستند دارای شرایط پایه ای مشابه در پرونده تولید، دارای منافع ای مشابه و سنی مشابه اند و فقط تا جایی تشکیل یک طبقه را میدهند که تضاد مشترک و نتیجتاً نبردی مشترک را علیه طبقه دیگر نمایندگی کرده و به پیش میبرند. اما نباید فراموش کرد که خود همین متعلق به طبقه ای بودن نیز در این جامعه بیگانه، موجودیتی مستقل در مقابل افراد به خود میگیرد. در این اجتماع موهوم افراد بعنوان فرد انسانی آزاد در اجتماع شرکت ندارند، بلکه عضویند از یک طبقه. زندگی اینها بسته به سرنوشت و شرایط هستی طبقه شان است، شرایطی که آزادانه و آگاهانه انتخاب نکرده اند بلکه بطور طبیعی و اجباراً به آنها دیکته شده است. نه اجتماعی در خدمت فرد انسانی بلکه فردی مقید و در خدمت اجتماع. اجتماعی که با نیازهای انسانی او بیگانه است و به قید و بندی برای رشد نیروهای انسانی تبدیل شده است.

تقسیم کار، مانوفاکتور، صنعت بزرگ و غیره ملزوماتی ضروری ای هستند که جامعه انسانی برای صعود به این سطح عظیم از رشد نیروهای تولیدی و رشد ثروت اجتماعی بدانها احتیاج داشت. برای جهانی شدن مراودات انسانی، و نتیجتاً تشکیل طبقه ای تاریخی - جهانی که از هرگونه ابزار تولیدی محروم باشد و جهان بیگانه از او بمثابة مدرسه آبدیگی برای عمل انقلابی او محسوب گردد، اینها ضروریات تاریخی میباشند. بدون این مفروضات مادی امکان درگذشتن از بیگانگی، امکان نابودی مالکیت خصوصی و سرمایه و کار مزدی وجود نخواهد داشت. درست همانگونه که بدون تقسیم کار و مانوفاکتور واژگونی نظام فئودالی غیر ممکن بود.

شیوه تولید سرمایه داری دائماً ناچار به تحول مداوم ابزار تولید و همراه با آن و در نتیجه آن تحول در مناسبات تولیدی بوده است. ایجاد نیازهای جدید، گسترش دائمی حجم تولید، و بدنبال آن کشف بازارهای جدید و گسترش فزاینده ارتباطات موجب ایجاد بازار جهانی شد. بورژوازی تمام شیوه های تولیدی ملل مختلف را ناچار به پیروی از خود کرد و برای نخستین بار در تاریخ، جامعه بین المللی خود را بنا نهاد. همراه با تمرکز وسایل تولید و مالکیت در دست عده قلیلی، سیاست را نیز به شکل دولتهای ملی کنونی ایجاد نمود.

رشد و پیشرفتی که جهان انسانی تحت حاکمیت بورژوازی در این چند صد سال اخیر به خود دیده به اندازه تمامی دوران زندگی نوع بشر و حتی بیشتر از آن بوده است. اما سرشت طبیعی این نظام مبتنی بر سرمایه بر تناقضات ذاتی بناشده، که خود ماهیتاً قادر به رفع آنان نمیشد. برشماری شرایط متناقض سوخت و سازی نظام مبتنی بر سرمایه که ذاتی این نظامند بهیچوجه در این مختصر نمیگنجد، چه این مهم مستلزم یک عمر تحقیق و بررسی توسط مارکس و انگلس بوده است. اما در اینجا سعی میشود که به کنه مطلب تا جایی که با چهارچوب این مقاله تناسب داشته باشد پرداخته شود.

مارکسیسم انقلابی باید همیشه سعی در آشکار کردن این تناقضات داشته و عریان کردنشان را وظیفه خود بشمارد، چراکه فقط بدین وسیله میتوان گذرا بودن و لزوم فراگذری از این نظام مبتنی بر سرمایه را به اثبات رساند. سالهای سال است که شاهد تصادمات شدید اجتماعی در اثر رشد نیروهای مولده از یکطرف و مناسبات مالکیتی بورژوازی از طرف دیگر هستیم .

از جمله این ناهنجاریها **مازاد تولید** است که منشاء آن تولید بی برنامه و نامنظم فرآوردههاست. امروزه قدرت تولیدی آدمی چنان بالاست که در زندگی واقعی به شکل ثروت بیش از حد جامعه انسانی جلوه میکند. کالاها روی دست بازار جهانی تل انبار میشوند و ابزار تولید و صنایع راکد میمانند. تاجائیکه بحران سراسر جامعه را فرا میگیرد چون مناسبات مالکیت خصوصی سرمایه قادر به اداره این همه ثروت اجتماعی نیست. این نظام پوسیده برای تخفیف بحران - که شالوده خود او را هدف قرار میدهد - دست به ویرانی فرآوردهها (اضافه گندم امریکایی و اضافه تولید شیر اروپا به دریا ریخته میشود) و صنایع (ویرانی شهرها و کشورها از طریق براه اندازی جنگهای جهانی و منطقه ای) میزند. و این در حالیست که بیش از ۱/۳ جمعیت دنیا در زیر خط فقر زندگی میکنند. این یک تناقض است. تناقضی که نشان از آن دارد که مناسبات موجود سالیان سال است که به مانعی در مقابل رشد نیروهای مولده و جامعه انسانی تبدیل شده است.

تناقض اساسی دیگر سرمایه داری در این نهفته است که ابزار کار و شیوه تولید مداوماً از شکل انفرادی به شکل اجتماعی مبدل میشوند. وسایل تولید منفرد به وسایل تولید اجتماعی که فقط توسط مجموعی از انسانها قابل راه اندازست تغییر می یابند و خود نحوه تولید نیز متشکل از یکسری اعمال اجتماعی شده و نتیجتاً فرآوردهها نیز به فرآوردههایی اجتماعی مبدل میشوند. تا جائیکه زندگی برای یک ملت بدون ارتباط تنگاتنگ با ملل دیگر غیر ممکن میشود، اما مناسبات تولیدی کماکان نقطه مقابل اجتماعی یعنی خصوصیت و تحت تسلط مالکیت خصوصی اداره میشود، یعنی شیوه تصاحب دست نخورده باقی میماند. تناقض سومی که در اینجا جای اشاره به آن ضروریست، ناهنجاری ناشی از طبیعت ماشین و استفاده سرمایه دارانه از آن است. ماشینها باعث رشد فزاینده کمیّت تولید اجتماعی میشوند، اما استعمال بورژوازی آنها سبب بی نسبی شدن هر چه بیشتر طبقه تولید کننده مستقیم از ثروت اجتماعی میگردد. تکامل نهایی بیگانگی کارگر از محصول و ابزار کارش فقط با استفاده وسیع از ماشین آلات ممکن گردید. همچنین درست است که ماشین باعث سهولت کارها میشود، اما استفاده سرمایه از آن علت بی روحی کیفیت کار و تشدد کمیّت کار برای کارگر است. با ورود ماشین آلات به پروسه تولید، کارها با سرعتی صدها برابر قبل انجام میگیرند. نتیجتاً میبایستی که ساعات فراغت انسان متناسباً افزایش مییافت، اما هر بار که ماشین بکار گرفته میشود، خیلی از کارگران که ماشین جایگزینشان شده به خیابانها ریخته میشوند (کارگر بمثابة گدای با القوه). این را میتوان به ارتش ذخیره کار نیز تعمیم داد. نتیجه این امر بی ثباتی زندگی و کار کارگران در اثر رقابت فی مابین سرمایه داران و بحرانهای ناشی از آنهاست.

این مختصری که راجع به درک مادی تاریخ گفته شد، میتواند بعنوان فرایند تکوین بیگانگی، یا پروسه بوجود آمدن و رشد طبقات متخاصم جامعه کنونی و یا فرایند ظهور، رشد و تسلط مالکیت خصوصی و سرمایه تلقی گردد زیرا اینها وجوه و زوایای مشخصی از یک فرایند واحدند. برای مارکسیسم انقلابی اینها فرایندهای شدن و تحقق پذیری شناخت عمیق او از تاریخ مادیست. اما یک چیز را نباید از یاد برد و آن اینکه هر چند این تاریخ تاریخ هر چه بیشتر به زنجیر کشیده شدن طبقه کارگر است، هر چند نشانگر تهی شدن از صفات انسانی همگام با تسلط هر بیشتر بر طبیعت و محروم ماندن از ثروت اجتماعی علاوه بر عامل اصلی ایجاد ثروت بودن است، اما تاریخ فراهم آوری ضمیمه مادی رهایی انسان بدست پرولتاریا نیز میباشد. یعنی اینکه "سراسر حرکت تاریخ هم شامل عمل بالفعل تکوین کمونیسم (زایش هستی تجربی آن) و هم برای ذهن اندیشمند آن، فرایند شدن است که درک و شناخته شده."

شکی نیست که از منظر مارکسیسم نیروی محرکه تاریخ تضاد است که در مرحله معینی از رشد نیروهای مولده بین نیروهای تولیدی رشدیافته و مناسبات اجتماعی موجود که به مانعی بر سر راه آنان بدل شده اند میباشد. این تضاد در طول تاریخ به شکل تصادماتی بین طبقات و گروههای انسانی که نماینده یکی از دو طرف این تضاد بوده اند جلوه کرده است، برده و برده دار، رعیت و فئودال و نهایتاً در جامعه تحت تسلط سرمایه امروزی مابین پرولتاریا و بورژوازی.

در انقلابات پیشاسرمایه داری امکان واژگونی رادیکال تمام مناسبات موجود بهیچوجه فراهم نبوده است. نه نیروهای مولده کاملاً رشدیافته برای یک انقلاب ریشه ای که فقط با جهانشمولی سرمایه بعنوان شیوه تولیدی مسلط جهانی فراهم آمده است و نه شرط اجتناب ناپذیر دیگر آن که همانا وجود یک طبقه انقلابی قادر به انجام این مهم فراهم بوده است. برده مترسد آزادی خود از بندگی و نهایتاً تبدیل شدن به انسان آزاد بوده است، رعیت به آزادی از چنگال باج و خراج فئودال امید داشت و طبقه متوسط (بورژوازی) آرزوی شرایط رقابت آزاد را میکشید. در هیچکدام از این موارد پایه مناسبات مالکیتی بطور رادیکال مورد حمله قرار نگرفت و این خود نیز ریشه در سطح معین رشد نیروهای مولده موجود داشته که از طرفی تعیین کننده هستی اجتماعی این رسته ها و طبقات اجتماعی با توجه به جایگاهشان در آن شیوه مشخص تولیدی نیز محسوب میشود است. اما لاقلاً شرایط مادی این دگرگونی اکنون دیگر سالیانه سال است که فراهمند.

ما تا بدینجا رئوس کلی میانی نظری مارکسیسم انقلابی را در مورد حرکت جامعه انسانی هم در شکل پایه ای - فلسفی آن با عزیمت از بیگانگی و هم در شکل مادی - تاریخی آن با عزیمت از فعالیت تولیدی بررسی کردیم و نشان دادیم که این هر دو شیوه بیان یک فرایند با دو زبان مختلف میباشد و هر دو به نقطه مشترکی میرسند و آن اینکه مناسبات تولیدی سرمایه یعنی مالکیت خصوصی بورژوازی مدتهاست که جنبه انقلابی خود را از دست داده و سد راه تکامل جامعه انسانی شده است.

نیروهای مولده مسیر رشد خود را بدون توجه به خواست افراد و طبقات ذی نفع در آن می پیمایند و هر چه بیشتر خصلت اجتماعی به خود میگیرند. تنها راه برون رفت از تناقضات یادشده در بالا در

این است که شیوه مالکیت، شیوه تولید و مبادله با این خصلت اجتماعی وسایل تولید هماهنگ گردند. **به زبان اختصار این برون رفت فقط میتواند از مسیر الغای مالکیت خصوصی انجام پذیرد.** یعنی افراد جامعه باید تمام نیروهای مولده موجود را در اختیار خود بگیرند. ما قبلاً راجع به اینکه چرا فقط پرولتاریای مدرن است که قادر به چنین کاریست بحث کردیم (چرایی طبقه کارگر از منظر مارکسیسم) حالا فقط تیتروار یاد آور میشویم که این در اختیار گیری و تصاحب تمام نیروهای مولده جامعه تنها توسط طبقه ای عملی است که برآمد شکل کامل بیگانگی انسانی در جامعه است، طبقه ای که هیچ منافع طبقاتی خاصی را نمیخواهد جانشین منفعت طبقه سرنگون شونده سازد، طبقه ای که تنها مجبور است شرایط مشخص هستی جامعه موجود را بلکه همچنین پایه مادی شیوه تائکونوی زندگی را یعنی خود کار را و خود را بعنوان طبقه الغاء نماید. او این امر را فقط از طریق اتحاد طبقاتی و از طریق یک انقلاب میتواند انجام دهد.

در اشکال تائکونوی جوامع انسانی، افراد این جوامع توسط دولتها بخود نمود اجتماعی و دسته جمعی داده اند و همانطور که در بالا اشاره شد شکل کنونی این دولتها ملی با تمرکز سرمایه که با خود تمرکز سیاست را نیز به همراه آورد میسر شد. در نتیجه پرولتاریای انقلابی در وهله اول خود را مستقیماً رودرروی دولت بورژوازی میباید که باید سرنگون شود و از همین نظر شرایط رهایی تمام انسانها نیز بدو شکل سیاسی رهایی طبقه کارگر را بخود میگیرد یعنی تصاحب قدرت دولتی توسط پرولتاریا که همانا **دیکتاتوری پرولتاریا** میباشد. این به معنای دولت مرحله گذار مطرح است. در اینجا مجال پرداختن به زوایای دیکتاتوری پرولتاریا نیست. خواننده را به مطالعه دولت و انقلاب لنین ارجاع میدهم.

دولت پرولتری به نیابت از جامعه وسایل تولید و مبادله را تصاحب میکند. تولید آگاهانه و برنامه ریزی شده را جایگزین هرج و مرج تولید سرمایه داری میکند. شرایط هستی و محیطی تحت تسلط و کنترل انسانها قرار میگیرد. افراد دیگر بعنوان افراد واقعاً آزاد در اجتماع شرکت میکنند. اجتماعی که دیگر نه یک نوع بیگانه ان بلکه نوعی است که در ان افراد قابلیت شکوفایی بلامانع قابلیت‌هایشان را کسب میکنند. قدرتهای عینی کور و بیگانه ای که تا کنون بر تاریخ جوامع حاکم بوده اند تحت کنترل انسانها در میآیند و انسان واقعاً آگاهانه تاریخ خود را رقم میزند. انسانی که بنده و مطیع اشیاء و محیط مادیش بود به ارباب آنان بدل میشود. این و فقط این است معنی آزادی در بیان کمونیستی آن.

"کمونیسم راه حل واقعی تعارض آدمی با طبیعت و آدمی است. راه حل واقعی تعارض میان هستی و ذات، میان عینیت یافتگی و اثبات خویش، میان آزادی و ضرورت، میان فرد و نوع. کمونیسم معمای تاریخ حل شده است و خود را راه حل این معما میداند."